

## مذاکره با گروه طالبان چرا، چگونه و برای چه ؟

سال 2003 میلادی بود که جورج دبلیو بوش رییس جمهور اسبق امریکا، جنگ علیه تروریسم در افغانستان را به گونه بسیار شتابزده و غیرواقعی، " پایان یافته " اعلام نمود و به اشغال نظامی کشور مستقل عراق پرداخت. یعنی " بوش " خواست بصورت عمدی از تعقیب و تصفیۀ کامل گروه تروریستی طالبان در افغانستان و پاکستان صرف نظر نماید.

این پالیسی معنا دار کاخ سفید موجب گردید تا نظامیان مداخله گر پاکستانی تحت زعامت جنرال پرویز مشرف، بسیار هشیارانه از فرصت پیش آمده سواستفاده نموده با آنکه ظاهراً با امریکا در جنگ علیه تروریسم سر تکان میداد، در گرد آوری مجدد طالبان، تمرین نظامی و تروریستی، تجهیز و حمایت های وسیع اطلاعاتی و لوژستیکی علیه افغانستان اقدام نمایند.

پس از سالهای 2005 میلادی و اوجگیری مجدد عملیات خونین تروریستی طالبان در خاک افغانستان بود که برای نخستین بار، برخی از مقام های حکومتی بریتانیا، زمزمه هایی را به زبان آوردند، مانند اینکه مثلاً " جنگ علیه طالبان راه حل نیست " ، " با طالبان مذاکره باید نمود " ، " بریتانیا جنگ با طالبان را کم بها داده بود " و امثالهم.

متعاقب این زمزمه های طالب دوستانه بود که همین مقام های بریتانیایی، گفتن و نوشتن واژه تروریست در پیشوند و پسوند نام گروه طالبان را از زبان رسانه ها و دولتی های افغانستان فرو افگندند و آنرا با واژه ها و جمله های مندرآوردی مانند " گروه شورشی " یا به قول حامد کرزی " برادران ناراض " و اخیراً هم " مخالفین سیاسی " تعویض نمودند.

هنوز مدت درازی از این بازیهای لفظی، سیاسی و رسانه یی سپری نشده بود که مقام ها و حمایتگران خارجی گروه طالبان، با بی حیایی تمام اظهار کردند که " بهتر است ده ولایت جنوب شرقی افغانستان برای طالبان سپرده شود تا امارت اسلامی خودشان را در آن تأسیس نمایند "

پس از آن، برخی از مقام های دیپلماتیک امریکایی نیز با پیروی از سخنگویان استعمارکهن، پارا از گلیم شان فرا تر گذاشته با بیشرمی کامل گفتند که " بهتراست جنوب افغانستان برای طالبان گذاشته شود و امریکا تنها به شمال آن کشور توجه نماید " ( یعنی طرح ناجوانمردانه تجزیه جغرافیایی افغانستان).

حرفها، کرشمه بازیها و تاکتیک های سیاسی و اطلاعاتی قدرتهای حامی طالبان تا بدانجا گسترش یافت که مثلاً جنرال سیه کردار پاکستانی بنام (جنرال حمید گل) طی مصاحبه های دستوری و فرمایشی اش با رسانه های خارجی، با گستاخی تمام اظهار داشت که " امریکا باید مستقیماً با ملا عمر مذاکره نماید" و " این طالبان اند که به قدرت بر میگردند" و . . . یعنی حمید گل، این پدرمعنوی گروه تروریستی طالبان، برای کاخ سفید دستور صادر مینماید تا بحیث ابرقدرت جهان باید با یک ملای بیسواد، دست نشانده و سرکرده یک گروه تروریستی بگونه مساویانه بالای میز مذاکره بنشیند.

این روشها و برنامه ها، عاقبت، دفتر رسمی گروه طالبان در قطر را زایید که هموطنان عزیز ما از چگونه گی جریان آن اطلاع دارند. تأسیس دفتر گروه طالبان در قطر که ظاهراً بعنوان یک اتاق تماس میان دولت افغانستان و گروه مذکور در نظر گرفته شده بود، حقایق تلخ دیگری را به نمایش گذاشت و آن این بود که "جنده" سفید رنگ گروه طالبان، موازی با درفش سه رنگ سفارت افغانستان در قطر به اهتزاز درآمد و این " اتاق تماس"، حیثیت سفارت رسمی و موازی را بخوداختیار نمود.

حال اگر اجزئیات این موضوع و سیر تاریخی آن بگذریم، این مسأله را باید مورد توجه قرار دهیم که پس از سیزده سال تبلیغ و تلاش و جانکنی ناکام حامد کرزی غرض راه اندازی مذاکرات به اصطلاح صلح با " برادران ناراض" طالبی اش، اینک، این تلاشها در تحت زعامت اشرف غنی رییس جمهور جدید افغانستان گویا دارد به نتیجه میرسد.

تردید نیست که صلح و ثبات موجب رفاع هستی انسانهاست و هیچ جنگ و بر خورد مسلحانه در هیچ گوشه یی از جهان مورد تأیید انسانهای صلح طلب نیست. و اما، همینکه آتش جنگ در جایی مشتعل میشود و کارد را به استخوان فرزندان آدم میرساند، فرجامش بایستی صلح و آرامش باشد و این صلح و آرامش یا در نتیجه پیروزی قاطع یکطرف جنگ بالای طرف دیگر میسر میگردد و یا در نتیجه مذاکره و تفاهم، چنین چیزی بدست می آید. اما این در عین زمان مهم است تا فهمیده شود که مذاکره با کی؟ چه وقت؟ چرا؟ چگونه؟ و برای چی؟

هرچند برخی از سرکرده گان گروه طالبان اخیراً گفتند که چون جهان، پاکستان را زیر فشار قرارداد، اینک، پاکستان طالبان را مجبور به مذاکره با دولت افغانستان میکند و آنها (طالبان) در تحت چنین شرایط، آماده مذاکره نیستند. اما به هر صورت، گیریم که این به اصطلاح مذاکرات صلح میان هردو جانب آغاز گردیده و به نتیجه دلخواه هم برسد، باز این سؤالها نزد افکار عامه مردم افغانستان مطرح خواهد بود که :

اول) هرگاه در نتیجه موفقیت در مذاکرات " صلح " ، طالبان در چارچوب دولت مرکزی افغانستان مدغم گردند، در چنین صورتی باید پرسید که موضوع مربوط به " حق العبد " هزاران قربانی بی که ظرف سالهای اخیر توسط دست این جنایتکاران در جغرافیای افغانستان انجام داده شده، چه خواهد شد؟ و مقضیات و اجراءات حقوقی و قضایی مربوط بدان را کدام مرجع به عهده خواهد گرفت ؟

دوم) در صورتیکه گروه دست پرورده اجانب ، بخصوص، مزدوران پاکستان، آنها پس از چهارده سال ویرانگری و دهشت افگنی و کشتار، مجدداً در مکانیسم قدرت دولتی مدغم شوند، آیا در آن صورت، دولت افغانستان یک دولت نیمه افغانی و نیمه پاکستانی نخواهد بود ؟

سوم) آیا میان سرکرده گان گروه تروریستی طالبان و ارکان متشکله غیرطالبی دولت افغانستان مانند عناصر تنظیمی، جهادی، تفنگداران زورگو و تکنکراتهای لیبرال، با در نظر داشت سوابق جنگی، مخاصمات خونین و مغایرت های فکر آنها، امکان برخوردها، دشمنی ها و کارشکنی های مداوم وجود نخواهد داشت ؟

چهارم) از آنجا که گروه طالبان جز جنگ و خونریزی و انتحار و انفجار، هیچ نوع آشنایی و اعتقادی به علم و معارف و بازسازی و آزادی و دموکراسی و غیره ندارند، پس کرسی های دولت را اشغال نمایند، به سرپروژه ها و برنامه های علمی و عمرانی و رفاهی کشور چه خواهد آمد؟

پنجم) هرگاه تصور کنیم همه آنچه گفته آمد، مرفوع گردیده و یا تحت کنترل قرار داشته باشند، آیا میتوان مطمئن بود که با ادغام این گروه در مکانیسم قدرت دولتی، دست اندازی های اجانب در امور داخلی افغانستان قطع گردیده و صلح و ثبات واقعی در کشور تأمین خواهد شد؟

منطق جنگهای تروریستی و واقعیت وجودی گروه های متعدد و منشعب و پراکنده آنان که هیچگاه دارای یک مرکز واحد، شناخته شده و دارای مکان و مکانیسم اصولی و قابل اعتبار سیاسی و دیپلماتیک نمیباشند، چنان است که دشوار بتوان نیروی باصلابت و رهبری واقعی و برخوردار از اختیارات کلی را از میان آنها برگزید. برای افراد و عناصر تروریستی و جنگجویان مزد بگیر، البته آسان، مصوون و باصرفه خواهد بود که مثلاً زیرچتر گروه طالبان علیه دولت افغانستان و یا نیروهای خارجی برزمنند و اما، وقتی پای مذاکره، امتیازدهی، امتیازگیری، تثبیت هویت سیاسی و تقسیم غنایم در میان می آید، بسیار مشکل خواهد بود تا همه بخشهای مسلح پراکنده، بی انضباط و خو کرده با قلدری ها را در تحت یک لوا جمع نمود و از آنها انتظار اطاعت را داشت.

چنانکه همین اکنون که تازه زمزمه های مربوط به آماده شدن برای مذاکره بگوشها میرسد و هنوز جانبین بالای میز مذاکره نه نشسته اند، سخنها، سرپیچی ها و حتا ایجاد نهاد های تروریستی دیگر مانند " داعش " و غیره دیده و شنیده میشود. در عین حال، باید این نکته را نیز بخاطر داشته باشیم که برخی از رژیم های منطقه و جهان، از مدتهاست بالای گروه های تروریستی در افغانستان سرمایه گذاری نموده اند و بنابراین، با جرأت با گفت که هرگز از نیات پنهانی، برنامه های شیطانی و مقاصد شومی که در پیش دارند، به آسانی نخواهند گذشت. البته این، بدین معناست که هرگاه یک بخش از گروه طالبان حاضر به مذاکره، تفاهم و معامله با دولت افغانستان شود، مسلماً بخشهای دیگر آنها یا به اثر خوی وبوی متمرده خود شان و یا به اشاره و دستور اربابان خارجی شان، تا مدتها سلاح بر زمین نخواهند گذاشت.

پس، به اعتقاد ما، راه اندازی مذاکرات به اصطلاح صلح با گروه طالبان و ادغام آنان در مکانیسم دولتی افغانستان، نه تنها مغایر همه گونه اساسات دینی و مدنی است، بلکه به هیچوجه تضمین کننده صلح و آرامش واقعی در کشور نیز نخواهد بود، مگر آنکه :

1) ( مقام های نظامی و استخباراتی پاکستان حقیقتاً دست از تروریست پروری های همیشه گی شان برداشته و به شکل گیری ساختار یک دولت مرکزی قوی و بازسازی افغانستان رضایت داده باشند.

2) ایالات متحده آمریکا و متحد نزدیک آن ( انگلستان ) نه تنها خود، واقعاً مخالف جدی تروریسم باشند، بلکه پاکستان را نیز از این ناحیه تحت فشار آشکار اقتصادی و دیپلماتیک قرار دهند.

3) رژیم وهابی عربستان سعودی بمتابۀ شناخته شده ترین حامی تروریسم، دست از تمویل گروههای تروریستی دست پرورده خویش در منطقه برداشته باشد.

4) دولت افغانستان به منظور مقابله باهرنوع شراندازی داخلی و خارجی و ترمرد های بعدی، به حد کافی توانمند، منسجم، یکدست و آماده پاسخدهی شده باشد.

پس، دیده شود آقای اشرف غنی و دولت " وحدت ملی " وی با چنین هیولای ویرانگر و هزار سر چگونه معامله خواهد نمود؟ ( پایان )